

مذهب ابن عربی

بررسی کتاب

ابن عربی، سنی متعصب

تألیف سیدجعفر مرتضی‌العاملی

محمود هدایت افزا

درآمد

از جمله مباحثی که همواره در مقام شناخت علما، فقها، حکما عرفای مسلمان در تذکره‌ها و شرح احوالات ایشان مدنظر بوده و است، سخن پیرامون مذهب این افراد و به‌ویژه تفکیک شیعیان از اهل سنت است. این که این بحث به چه میزان برای ما ارزش علمی و معرفتی دارد و آیا ثمرات آن با مشقت فراوان این‌گونه تحقیقات برابری می‌کند یا خیر؟ خود بحث مفصلی است که در این خصوص، برخی اندیش‌مندان در صورت گفتار یا نوشتار، نظرات متفاوتی اظهار نموده‌اند. در ابتدا به نظر می‌رسد که اختلاف نظر بر سر مفید بودن یا نبودن این‌گونه مباحث (شناخت مذهب افراد) به اختلاف خاستگاه و دریچه ورود علما و محققین به این بحث بازگشت می‌کند. به‌عنوان مثال یک فقیه - اعم از اصولی یا اخباری - در مقام شناخت راویان و وثوق به عدالت و صدق ایشان، آگاهی یافتن از مذهب روات حدیث را بر خود فرض و واجب می‌داند و لذا از منظر او، این بحث اهمیت فراوان دارد. لیکن در نگاه یک فیلسوف از آن حیث که فلسفه را تلاش عقلی افراد برای پی بردن به نظام عالم و مراتب وجود می‌داند و در این راستا فقط استدلال‌ها و براهین عقلی مدنظر قرار می‌گیرد، پی بردن

به مذهب افراد اهمیت کمتری پیدا می‌کند. به دیگر سخن، در شاخه‌های مختلف علم دینی (فقه، کلام، فلسفه، عرفان و ...) میزان اهمیت این بحث متفاوت است و نمی‌توان در تمام این حوزه‌ها اظهارنظر یکسانی را انتظار داشت.

از جمله عوامل مهم در رونق بخشیدن به این‌گونه مباحث، شهرت افراد و داشتن تألیفات متعدد و متنوع است، به گونه‌ای که بیانات دلکش ایشان به بزرگان و نخبگان بعد از خود تأثیرگذار بوده باشند. لذا شاهدیم که در کتاب‌ها و محافل علمی و مذهبی بیشتر پیرامون افرادی بحث می‌شود که دست کم شهرت فراوانی در جوامع یافته‌اند یا آثار علمی و دینی فراوانی از ایشان به جای مانده و یا یک مکتب فکری مستقلی از نظرات ایشان نشأت گرفته است، خصوصاً اگر شخصیتی در موضوعات مختلفی صاحب‌نظر و طبقات مختلفی از علما را تحت تأثیر اندیشه‌ها و آرای خود قرار داده باشد. در این راستا نوع آثار افراد و کتب و مقالات آنان نیز اهمیت فراوان دارد؛ ترجیحاً اگر مصنف این آثار، صاحب اصطلاحات خاص و ویژه‌ای در نوع آثار خود بوده، فهم کلماتش به سهولت میسر نباشد و در تفسیر سخنان او اختلاف قرائات حاصل گردد. بی‌گمان هرچه دایره اختلاف بر سر شناخت این شخصیت و فهم سخنان او بیشتر



شود، جذابیت‌های بحث (شناخت مذهب او) نیز فزونی می‌یابد. خدای تعالی در این باره «نبأ عظیم» را مثال زده و فرموده: «عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون»^۱ از خبری سؤال می‌کنند که همگان در آن اختلاف کرده‌اند؛ در احادیث^۲ و زیارات^۳ آمده که مراد از «نبأ عظیم» وجود مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است که پیرامون او ضد و نقیض فراوان گفته شده و دایره اختلافات درباره او بسیار وسیع گشته، به طوری که اختلافی بالاتر از این بر اعیان قابل تصور نیست! برخی در مقام افراط، قائل به الوهیت او شدند و آن ذات مقدس را خدا پنداشتند و برخی در طریق تفریط، او را آفت دین اسلام و مانع پیشرفت شریعت خاتم المرسلین معرفی کرده، سب و لعن آن حقیقت مطهر را از افضل اعمال دانستند! بعضی از مسلمین او را خلیفه چهارم پیامبر (ص) و برخی او را خلیفه بلافاصل رسول خدا (ص) خواندند. از میان این دسته اخیر، برخی فقط خلافت ظاهری او را باور نمودند، در حد یک حاکم سیاسی و یک قاضی شهر، لیکن بعضی از ایشان به مقامات حضرتش پی بردند و ولایت تکوینی او را نیز تصدیق کردند. آن‌گاه بر سر شئون و دامنه این ولایت نیز اختلاف شد و این سیر هم‌چنان باقی است...

الغرض، در عالم اسلام، اگر از جایگاه معصومین (ع) فرود آمده و درباره دیگران سخن برانیم، شاید به تعداد انگشتان یک دست نتوان کسی را یافت که مانند ابن عربی - ملقب به «محبی‌الدین» و «شیخ اکبر» - درباره‌اش این قدر ضد و نقیض گفته شده و تا این حد، بر فلاسفه، عرفا، شعرا و ادیبان پس از خود تأثیرگذار بوده باشد. شارح مناقب ابن عربی در وصف این شخصیت می‌فرماید: «در تحقیق مذهب و تشخیص مسلک شیخ، جمعی از علمای سیر را مذهب معهودی است و هر یک از محققین اهل نظر را مشرب مخصوصی و الناس فی حقه بین افراط و تفریط، جمعی از اهل خبر وی را در سلک علمای سنت و جماعت منظور داشته و بعضی او را از محبین خالص و اثنی عشری پنداشته‌اند و برخی به واسطه شطحیاتی که از وی سرزده، از تشیع و تسنن او چشم پوشیده، از موضوع هر دو مذهب بیرونش دانند و جماعتی او را از جمله اولیای حق شمرده، جلالت مقامش را بالاتر از آن دانند که در تشخیص مذهبش سخن رانند!»^۴

هم در کتب فلسفی و عرفانی و هم در کتب کلامی و

تألیفات محدثین بزرگ به کرات از این اعجوبه قرن هفتم و مذهب او سخن رفته است. جالب این‌که اختلاف پیرامون مذهب ابن عربی و تفسیر اقوال و نظرات او صرفاً به علمای شیعه محدود نمی‌شود، بلکه در بین دانش‌مندان اهل سنت نیز، در این باره اختلاف اساسی وجود دارد؛ حتی باید اذعان داشت دامنه این‌گونه مباحث به مغرب‌زمین و متفکرین و محققین آن سامان نیز سرایت نموده است. شخصیتی که بنابر یک تحقیق، بیش از پانصد کتاب و رساله از خود باقی گذاشته، طبیعی است که این‌گونه تحت ذره‌بین‌های اهل فلسفه، عرفان، تصوف، ادبیات و ... قرار گیرد.

می‌دانیم که از حافظ شیرازی فقط یک دیوان شعر باقی است، اما وقتی کسی با این دیوان انس می‌گیرد و در نظر او اشعار کمتر شاعری قابل قیاس با اشعار حافظ می‌نماید، در

صورت داشتن اندک عرق مذهبی، به‌طور خودجوش تحریک می‌شود که به تحقیق پیرامون مذهب این شاعر عارف - که اکنون محبوب او واقع شده - بپردازد. حال اگر درباره مذهب شاعری که فقط یک کتاب شعر از او در دسترس است، این‌گونه حساسیت وجود داشته باشد، درباره ابن عربی که فقط بر کتاب فصوص الحکم او بیش از صد و ده شرح نوشته شده یا کتاب

فتوحات مکیه^۵ او مشتمل بر پانصد و شصت باب است، چه می‌توان انتظار داشت؟!

به‌هر حال آن قدر آگاهی بر مذهب ابن عربی در نزد برخی علما، اساتید و پژوهش‌گران اهمیت داشته که بعضی از ایشان اقدام به تألیفات مستقل و طرح مباحث مسبوطی در این خصوص نموده‌اند؛ لیکن به نظر می‌رسد که در پس بسیاری از این آثار، نوعی تعصب یا پیش‌داوری وجود داشته و مؤلفین به‌طور گزینشی به آثار این شخصیت رجوع نموده‌اند تا نظر از پیش تعیین شده خود را به تأیید خوانندگان برسانند. اما در این میان، فاضل محقق جناب سیدجعفر مرتضی عاملی - مصنف کتاب ابن عربی، سنی^۶ متعصب^۷ از جمله نویسندگانی است که تلاش نموده تا حدی از تحقیقات گزینشی دوری جسته و به اکثر ادله موافقین و مخالفین ابن عربی توجه نماید، لذا در موارد متعددی به نقل سخنان مخالفین دیدگاه خود پیرامون مذهب



ابن عربی و مباحثه با ایشان پرداخته است. بهر حال این کتاب تحلیل‌های نوپی را پیرامون برخی اقوال در پیش چشمان خواننده قرار می‌دهد و در این راستا جناب عاملی نتایج مطالعات خود بر کتب سایر محققین و تفکر و تأمل بر اقوال ایشان را به ظهور گزارده است.

درباره کتاب

گذشته از مقدمات و ضمائم، متن اصلی این کتاب شامل سه بخش کلی است که هر یک از این بخش‌ها، خود شامل فصول متعددی می‌گردد.

بخش اول

این بخش که به اعتقاد راقم این سطور، مهم‌ترین بخش این کتاب به‌شمار می‌رود، شامل چهار فصل و حاوی مطالبی است که هم از جنبه تتبع و هم از جنبه تدبیر اهمیت ویژه‌ای دارد و بیان‌گر فراست خاص مؤلف در مقام مطالعه و بررسی اکثر سخنان قائلین به تشیع ابن عربی و فرق بین اصطلاحات خاص ابن عربی یا متکلمین فریقین است.

۱-۱. در فصل اول، مؤلف به بیان دلایل اقامه شده بر تشیع ابن عربی و نقد این اقوال پرداخته، بیش از همه، روی سخن او با صاحب کتاب روح مجرد است. سعی مؤلف در جمع‌آوری این دلایل مشکور است، لیکن برخی ادله از قلم ایشان افتاده، همانند این مطلب که جناب حسن‌زاده آملی بدان تفوه نموده است: «قال محیی‌الدین العربی فی الباب السادس و السبعین و ثلاث مائة من کتابه العظیم الفتوحات المکیّة : البسمه من القرآن بلاشک عند العلماء بالله و تکرارها فی السور تکرارها یکرر فی القرآن من سائر الکلمات. انتهى ما اردنا من نقل کلامه و لیعلم انّ هذا القول فی الکلمة الطیبیه البسمله ممّا انفردت به الامامیه و هذا القول منه ینادی بأعلى صوته انّ هذا العارف الکبیر منهم و هم کذالک و لنا شواهد اخرى من کلماته فی ذلک»^۶.

توضیح مطلب این‌که اقوال در پیرامون «بسم‌الله الرحمن الرحیم» مختلف است:

– گروهی معتقدند که این نه آیه‌ای از سوره حمد است و نه هیچ یک از دیگر سوره‌های قرآن؛

– عده‌ای قائلند آیه‌ای از اول سوره حمد و دیگر سوره‌هاست

و هر کس آن‌را ترک کند، ۱۱۳ آیه از قرآن را رها کرده است؛ – دسته سوم آن‌را آیه اول سوره حمد می‌دانند، ولی جزء دیگر سوره‌ها نمی‌شناسند؛

– عده‌ای هم آن‌را آیه اول سوره حمد می‌دانند و در دیگر سوره‌ها آن‌را جزء آیه اول می‌شمرند، بدین معنا که «بسم‌الله الرحمن الرحیم» با عبارت پس از خود یک آیه می‌شود.^۸

بر مبنای آنچه که بین اکثر اهل علم شایع شده، از میان نظرات بالا، قول دوم مخصوص شیعیان است و سایر اقوال مربوط به اهل سنت! استدلال علامه حسن‌زاده آملی نیز بر همین پایه استوار است و لذا، هر کس و از جمله ابن عربی به جزئیّت بسمله در همه سوره‌های قرآن اعتراف نماید، نشان از تشیع را دارا خواهد بود. اما به نظر می‌رسد که از یک نکته ظریف در این‌جا غفلت شده و آن این‌که کلام محیی‌الدین عربی با قول چهارم – که موافق با مذهب شافعی و اصحاب اوست – نیز موافقت دارد و در کتاب‌ها و رسائل ابن عربی، به عناوین مختلف از شافعی و آرای فقهی او سخن رفته است.

۲-۱. در فصل دوم، مؤلف پیرامون معنای عصمت و مصادیق معصومین از دیدگاه ابن عربی سخن می‌گوید که بحث قابل توجهی است و شاید بتوان آن‌را از ویژگی‌های منحصر به فرد این کتاب دانست. از مطالب این فصل چنین برمی‌آید که ابن عربی درباره «عصمت» به معنای عام‌تری از آنچه که متکلمین شیعه بدان معتقدند، قائل است و بر این اساس بسیاری از صحابه و تابعین را داخل در حصن عصمت می‌داند.

در بیان دیگری مؤلف هشدار می‌دهد که ابن عربی در مقام نقل «حدیث ثقلین» هیچ اشاره‌ای به اهل‌البیت ننموده است: «... و قد ترکت فیکم مان تملّوا بعده، ان اعتصمتم به: کتاب الله. و انتم تسألون عنی، فما اَنتم قائلون؟ قالوا: نشهد انک قد بلغت...» (ص ۷۱).

عجیب‌تر از مطلب فوق، این سخن ابن عربی پیرامون معرفت به امام زمان است: «انّی لم اسأل الله أن یعرفنی امام زمانی ولو کنت سألته لعرفنی» (ص ۷۳). صاحب بشارة الشیعه در مقام خُرده‌گیری به این سخن ابن عربی می‌نویسد: «شیخ الکبیر اهل سنت محی‌الدین ابن عربی است، او از پیشوایان صوفیه و از بزرگان اهل معرفت‌شان می‌باشد، در فتوحات می‌گوید: من از خدا نخواستم که امام زمانم را به من بشناساند



و اگر از خدا می‌خواستیم به من می‌شناساند»^۹.

۲. بخش دوم

مؤلف محترم در بخش دوم این کتاب پیرامون کرامات و مقاماتی که ابن عربی درباره خود و برخی اکابر عرفا یا صوفیه قائل است، مطالب جالبی را نقل می‌نماید. در فصل اول این بخش، کرامات یا مشاهدات خاص ابن عربی مطرح شده و در فصل دوم کرامات برخی مشایخی صوفیه که ابن عربی ناقل آن مطالب و مؤید آن‌هاست.

۱-۲. در ابتدای فصل اول مؤلف اظهار می‌دارد که این مطالب بر عدم صحت اعتقادات ابن عربی و صدق ادعاهای او دلالت دارد و ما این فصل را به بیان بعضی از این مدایح اختصاص داده‌ایم. سپس تصریح می‌کند که اگر بخواهیم همه این ادعاها را استقصاء کنیم، کتاب ضخیمی خواهد شد که خوانندگان آن از قدرت تخیل این مرد، اوهام و خواب‌های او و جرأت او بر ادعای این‌گونه معجزات و مقامات به تعجب خواهند آمد. در این فصل مؤلف بیشتر از کتاب فتوحات مکیه و هم‌چنین کتاب «اثنی عشریه» مرحوم شیخ حرّ عاملی بهره می‌برد.

۲-۲. فصل دوم به بیان برخی کرامات یا مشاهدات مشایخ صوفیه یا اکابر عرفا - به نقل از ابن عربی - اختصاص دارد. در مقدمه این فصل، جناب عاملی قدری کلام را بسط داده و انگیزه خود را از بیان این مطالب بطور تلویحی بیان می‌کند. او مدعی است که نقل کرامات و افعال عجیب برخی مشایخ صوفیه به نحوی که ابن عربی عمل نموده، سبب تضعیف بلکه اسقاط مقامات معنوی و کرامات الهی می‌گردد و راه را برای هر کس ناکسی به منظور ادعا به این‌گونه امور باز می‌نماید که در نتیجه آن امتیازات انبیاء و اولیای حقیقی نسبت به سایرین تضعیف شده، مقامات اهل‌البیت (ع) اموری معمولی تلقی خواهد شد.

طبیعی است که مؤلف در ادامه این سخنان نتیجه بگیرد که این‌گونه سخنان ابن عربی سبب وهن مذهب تشیع و انحطاط منصب امامت - به نحوی که شیعه بدان معتقد است - می‌گردد:

«و تسقط بذلك قيمة النبوات و یصبح رسول الله الذی هو علّة وجود العالم و التّبی الخاتم بعنایة واجد من اولیاء الصّوفیة و تزول مرتبته صلی الله علیه و آله و مراتب سائر الانبیاء من النفوس و تتضاءل قداستهم و لاتبقی آیه میّزه لهم ... کما و یصبح اهل الامامة العظمی و آیات الله الکبری کسائر الناس لایصل أعظمهم

در ادامه، مرحوم فیض می‌نویسد: «ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید و بنگرید که چگونه خود را بی‌نیاز از شناختن امام دید، حال آن که حدیث مشهور بین همه علما [که می‌گوید]: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است» را شنیده بود، پس چگونه خدا او را مخذول و گمراه کرد و به خودش وا گذاشت تا شیطان او را در زمین علوم، سرگردان رهایش کرد. پس با وجود علم فراوان و دقت نظری که داشت و برخورداری‌اش از سیر در زمینه حقایق و فهم نسبت به اسرار و دقائق، در هیچ یک از علوم اسلامی راه مستقیم را نیمود و به حتم و یقین به حدود آن دست نیافت و در سخنانش مخالفت‌های رسوایی با شرع و تناقضات عقلی واضحی وجود دارد، آن‌چنان مخالفت‌ها و تناقض‌هایی که کودکان به آن می‌خندند و زنان آن‌ها را به باد مسخره می‌گیرند. این حقیقت بر آنان که در تألیفات او خصوصاً فتوحات و بالخصوص ابواب اسرار عبادت تتبع کنند، پنهان نمی‌ماند»^{۱۰}.

۳-۱. در فصل سوم - که مختصرترین فصل این بخش است - مؤلف به نقل برخی مذمت‌ها و تهمت‌هایی که ابن عربی نسبت به شیعیان روا داشته، مبادرت می‌ورزد که البته این اقوال به کرات در کتب قائلین به تسنن ابن عربی، مورد استناد قرار گرفته است.

۴-۱. از آن‌جا که مؤلف در فصل قبل به بیان شواهدی بر تسنن ابن عربی پرداخته بود، در این‌جا به دفاعیات برخی علما و محققین و توجیهاتی که ایشان در این زمینه ارائه نموده‌اند، اشاراتی می‌نماید. از جمله این توجیهات، طرح مطالبی با عنوان «ابن عربی مستضعف» است که سخنان معتقدین به این وصف و نقد مؤلف کتاب برایشان بسیار جالب توجه می‌باشد. به‌هر حال اگر ابن عربی به دلیل سکونت در بلاد اهل سنت از دسترس به کتب و روایات شیعی محروم مانده و به زعم عده‌ای، از مستضعفین اهل سنت به‌شمار آید - که این امر بسیار بعید است - باز هم نمی‌توان او را شیعه نامید؛ چنان‌چه مؤلف نیز به این نکته اشاره نموده است:

«لو قیلنا جدلاً: انّ ابن عربی مستضعف، فان هذا لایجعلہ فی جملة الشیعة، و لایخرجه عن دائرة التسنن، حیث لا بد من ترتیب أحكامه علیہ و معاملتہ علی اساسه و لا بد ان یکون مثله مثل المستضعفین فی سائر الأدیان فإنّ استضعاف المسیحی أو اليهودی لایجعلہ فی عداد المسلمین» (ص ۱۰۵).



و اکرمهم إلى أدنى مرتبة يصل إليها أي ولي من أولياء الصوفية المنتشرين في طول البلاد و عرضها...» (ص ۱۱۹).

۲-۱-۲. اگرچه این سخنان، بر حساسیت مؤلف محترم در تثبیت جایگاه پیامبران، به‌ویژه خاتم النبیین و اهل‌البیت علیهم‌السلام و ممانعت از قیاس دیگران با این ذوات مقدسه دلالت دارد که به جای خود بسیار قابل ستایش است، لیکن به نظر می‌رسد که استدلال مؤلف در این مقام خدشه‌پذیرد و ذکر چند نکته ضروری است:

اولاً، باید بین کرامت و معجزه فرق گذاشت و توجه نمود که در چارچوب کلام شیعی، معجزات اختصاصی به انبیاء و ائمه اطهار (ع) دارد و آنچه از خوارق عادات به دیگران نسبت داده می‌شود، کرامت نام دارد که جمعی از معتزله بر نفی آن و اشاعره و شیعه در اثبات آن دلایل خاصی اقامه نموده‌اند. اتفاقاً سخنان جناب عاملی بسیار به استدلال معتزله در این باب، شباهت دارد که صاحب تجرید الاعتقاد در مقام رد این استدلال فرموده: «و قصّة مریم و غیرها تعطی جواز علی الصّالحین و لا یلزم خروجہ عن الاعجاز و لا التنزیه و لا عدم التّمیز و لا ابطال دلالتہ و لا العمومیّة»^{۱۱}. علامه حلّی در شرح این بیان



استاد خود به نقل پنج دلیل متکلمین معتزلی بر نفی کرامات و پاسخ و ردّ این دلایل پرداخته است!^{۱۲} به هر حال نباید در مقام دفاع از تشیع به آرای اشاعره متمایل گردید.

ثانیاً، باید توجه داشت که اصولاً فضائل و معجزات پیشوایان منصوب از جانب حق تعالی - به‌ویژه چهارده معصوم (ع) که صاحبان ولایت کلیه الهیه هستند - براساس علم و قدرت موهوبی است نه اکتسابی، و بر این اساس هر اندازه که دایره‌ی کرامات افزایش یابد، لطمه‌ای بر عرصه معجزات معصومین وارد نمی‌شود. لذا آنچه که شیعه باید بر آن تکیه نماید و حساب امامان خود را از سایرین جدا سازد، تکیه بر موهوبی بودن مقامات ائمه (ع) و توجه دادن سایرین به این مطلب که کرامات سایر افراد - بر فرض صحت انتساب به ایشان - همه براساس اکتساب و ریاضات شرعی تحقق پذیرفته است، حتی در برخی مراتب، ریاضات غیر شرعی نیز برای عده‌ای می‌تواند مشاهدات خاصی را به همراه داشته باشد و خوارق عاداتی از

ایشان سر زند. در این طریق دیگر بین شیعیان، اهل سنت و سایر ادیان و مذاهب فرقی نیست؛ چنان‌که در همین زمان، برخی هندوهای اهل ریاضت، از عهده انجام امور خارق‌العاده‌ای برمی‌آیند.

ثالثاً، در کتب برخی بزرگان شیعه نیز کرامات بلندی پیرامون اصحاب عالی‌قدر ائمه (ع)، برخی روایات حدیث و بسیاری از علمای عصر غیبت نقل شده، مثلاً در کتاب نفس الرحمن فی احوال سلمان مطالب عجیبی پیرامون این صحابی بزرگ رسول خدا و امیرالمؤمنین (ع) - خصوصاً پیرامون علم سلمان فارسی - نقل گردیده که در جای خود محیرالعقول است، لیکن هیچ یک از علما نتیجه نگرفته‌اند که مقصود محدث نوری از این تألیف، خدشه‌دار ساختن مقام معصومین (ع) یا تعدیل عظمت جایگاه این ذوات مقدسه بوده است. بلکه از منظری دیگر - به اعتقاد برخی محققین - نقل این‌گونه مطالب برای شکستن سدّ استبعاد منکرین معجزات معصومین (ع) و ایجاد زمینه مناسب برای تقویت ایمان عامه و حتی بعضی از خاصه نسبت به شوون ولایت تکوینی چهارده معصوم (ع) سودمند است. لذا به تجربه نیز ثابت شده که اکثر افراد آشنا با اصطلاحات، ایده‌ها و سخنان ابن عربی - به حسب میزان آگاهی و درکشان - مقامات پیامبر و اهل بیت (ع) را پذیرش و احادیث خاصی هم‌چون خطبه نورانیت، خطبه‌البیان، خطبه‌ی طنجیه و ... را تأیید نموده، حتی در مقام شرح این کلمات نورانی و بیانات عرفانی همت گماشته‌اند.

۲-۲-۲. مؤلف برخلاف عنوان و غایتی که برای این فصل در نظر داشته، مطالبی از فتوحات نقل کرده که ریشه در مباحث «وحدت وجود» و لوازم خاص آن در دیدگاه ابن عربی دارد؛ عناوینی نظیر: «عبده العجل، عبده الله تعالی»، «العجل بعض المجالی الالهیّة» و «الکفّار هم الاولیاء». واضح است که در این‌گونه سخنان، ابن عربی به دنبال بیان بواطن آیات و تفسیر عرفانی آن‌ها، بنابر مسلک خویش است و به ترجمه ظاهری آیات، شأن نزول‌ها و روایات منقول در ذیل آیات توجه ندارد.

نگارنده به هیچ وجه در مقام دفاع و توجیه این اقوال ابن عربی نیست، لیکن باید توجه داشت که این سخنان بر مبنای مباحث «وجودشناسی» و بیشتر در راستای امور تکوینی - و نه تشریحی - ایراد گردیده؛ لذا نقد این‌گونه اقوال نیز بایستی با توجه به آن مبانی یا با اقامه‌ی دلیل ردّ آن مبانی صورت پذیرد و نگاه سطحی و حتی کلامی در این جا کارایی ندارد. به‌هرحال مؤلف علاوه بر آن‌که با ذکر این مطالب، رعایت عنوان و غایت



این فصل را ننموده، نسبت به عدم ارتباط این مطالب با مذهب ابن عربی نیز، خود را به تغافل زده است!

۳. بخش سوم

نویسنده به غایت اصلی خود از نگارش این کتاب، بسیار نزدیک می‌شود، به طوری که حتی عنوان این بخش را با عنوان کتاب، برابر دانسته: «ابن عربی، سنی متعصب». او در ضمن هفت فصل، نشانه‌های متعددی مبنی بر تسنن ابن عربی طرح نموده که از حیث تحقیق، تنظیم مطالب و استنادات مؤلف، شایان توجه است.

۱-۳. بیان نشانه‌ها و علائمی از تسنن ابن عربی، همانند وضوی ابن عربی، استناد ابن عربی به روایاتی که فقط در کتاب اهل سنت نقل شده، پذیرش اجماع صحابه و قاعده استحسان، نسبت دادن کلامی از امیرالمؤمنین (ع) به خلفای ثلاثه، مستحب دانستن روزه روز عاشورا و ...

۲-۳. در فصل دوم این بخش - همانند فصل دوم بخش دوم - مؤلف به خلط بین مباحث مربوط به وجودشناسی و تصورات ابن عربی از نظام خلقت با مطالبی که حکایت از تسنن او دارد، دچار گشته! لذا قسمت عمده‌ای از این اقوال ارتباطی به مذهب ابن عربی ندارد و از روی آن‌ها نمی‌توان به تسنن یا تشیع ابن عربی حاکم نمود.

ذکر این نکته ضروری است که اصولاً اشکالات مخالفین این شخصیت، بر دو قسم است: یکی مربوط به مباحث وجودشناسی او و لوازم و نتایج آن قسم و دیگر، مطالبی که فارغ از مبانی وجودشناسی او قابل نقد و بررسی و فقط موارد از اشکالات قسم دوم به مذهب ابن عربی مربوط می‌گردد. لذا برخی اهل دقت، همچون صاحب کتاب الجانِب العَرَبی فی حلِّ مشکلات شیخ محیی‌الدین ابن عربی، در ابتدای این کتاب با عنایت به این تقسیم‌بندی، اشکالات علما بر شیخ را در دو بخش مطرح و به زعم خویش به دفاع از آرای ابن عربی می‌پردازد که البته پیرامون مذهب ابن عربی، بحث قابل توجهی در آن کتاب دیده نمی‌شود.

۳-۳. در این فصل سخن بر سر خلفای بعد از رسول الله (ص)، به‌ویژه چهار خلیفه اول (ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع)) بوده، شاهد اقوالی از ابن عربی مبنی بر حقانیت این چهار خلیفه و افضلیت سه خلیفه اول بر علی بن ابی‌طالب (ع) می‌باشیم. از

جمله بحث‌های مهم در این فصل - که طرح آن اختصاص به ابن عربی ندارد و قبل و بعد از او نیز افرادی با مقاصد متفاوت بدان دامن زده‌اند - تفکیک بین خلافت ظاهری و خلافت باطنی پس از رسول گرامی اسلام (ص) است. ابن عربی معتقد است که در هر زمان شخص واحدی بنام «غوث» وجود دارد که این شخص از مقر بین درگاه الهی و بزرگ زمان خود است، لیکن بعضی از ایشان علاوه بر خلافت باطنی، خلافت ظاهری را نیز دارا می‌شوند؛ مانند: ابوبکر، عمر، عثمان و ...؛ ولی اکثر اقطاب از خلافت ظاهری بهره‌ای نمی‌یابند؛ مانند: احمدبن

هارون الرشید و ابی یزید

بسطامی!

واضح است که این بیانات با معتقدات اصیل شیعی امامیه سازگار نیست، لیکن به موازات این سخنان ابن عربی، خوب است به نمونه‌ی دیگری از تبلور این اندیشه در اقطاب صوفیه اشاره شود.

صاحب کتاب مستطاب شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور می‌نویسد: «بدان که عرفای

اهل سنت کلامی

سخت عام فریب تزویر کرده‌اند و بنابراین گذاشته‌اند که وصایت و ولایت علی (ع) در همان مرحله باطن بوده و ریاست ظاهری از آن او نبوده، چه مقام او بلندتر بوده از تصدی امور مردم. و به این تقریب باطل که از شبهات شیاطین است، اصلاح خلافت خلفای خود کرده‌اند. میدی از شیخ علاءالدوله سمنانی نقل کرده که گفته است: ولایت علم باطن است و وراثت علم ظاهر و امامت علم باطن و ظاهر و وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت حفظ سلسله ظاهر و علی بعد از نبی، ولی و وارث و امام و وصی بود و اما خلیفه نبود و بعد از عثمان خلیفه هم



سپس مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی در نقد این پندار عرفای اهل سنت می‌فرماید:

«الحق باید هر عاقل خردمند شگفتی کند و از استیلاى سلطان ضلالت و فرو رفتن پنجه شیطان در این مردم به حیرت بماند که کسی که علم باطن و ظاهر داشت و حافظ سلسله باطن بود، در خانه بنشانند و جهانی چند که از علم شریعت و طریقت بی‌خبر بودند و ظواهر الفاظ قرآن نمی‌دانستند به ریاست کلیه و خلافت الهیّه بر گمارند. سبحان‌الله! ریاست ظاهر که حکومت بر اموال و نفوس و اعراض کلیه‌ی خلق باشد و مرجع جمیع احکام و مبین تمام وقایع از برای طبقات مختلفه و فرق متفاوته از اصناف بشر و اخلاط رمز بودن است، بی‌علم چگونه صورت می‌بندد و بی‌احاطه به مراتب جمیع امت به چه وجه می‌سیر می‌شود؛ ذلک هو الضلال المبین.»^{۱۴}

راقم این سطور می‌گوید: گاهی بعضی از علمای شیعه نیز بین خلافت ظاهری و باطنی یا به تعبیری، ولایت تشریحی و تکوینی تفکیک نموده‌اند، از آن حیث که ولایت تکوینی اهل بیت (ع) به هیچ وجه غضب‌شدنی نیست و این ذوات مقدسه همواره واسطه فیض بین حق تعالی با مخلوقات و ید باسطه الهی در عالم امکان می‌باشند... لذا آنچه که بعد از رسول گرامی (ص) توسط عمال سقیفه ربوده شد، حاکمیت ظاهری ایشان بر امت بود که بخشی از ولایت تشریحی آن محسوب می‌گردد.

شاید بتوان گفت که کلام متین حکیم سهروردی در مقدمه حکمة‌الاشراق، ناظر به همین دیدگاه بزرگان شیعه است، اگرچه برخی در تشیع سهروردی تشکیک کرده، بنا بر قول یکی از شارحین کلماتش (شهرزوری) او از صاحب مکتب شافعی دانسته‌اند:

«هرگاه اتفاق می‌افتد که در زمان حکیمی غرق در تأله بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست ... و جهان هیچ‌گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست، زیرا صاحب مقام خلافت را بایسته است که امور و حقایق را بی‌واسطه از مصدر جلال دریافت کند و البته مراد من از ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست. بلکه گاه باشد که امام متأله در ظاهر مستولی باشد و گاه به‌طور پنهانی ... و او راست ریاست تامه، اگرچه در نهایت گم‌نامی باشد. و

چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی سایه افکند.»^{۱۵}

۳-۴. فصل چهارم این بخش اختصاص به برخی سخنان ابی عربی در فضائل «ابوبکر» و برتری او بر سایر صحابه رسول‌الله (ص) دارد، فقط در یک نقل از فتح‌تحت آمده: «عیسی افضل از ابوبکر است.»

۳-۵. در این فصل به تصریحات ابن عربی در فضائل و مقامات «عمر بن الخطاب» اشاراتی شده که ظاهراً عجیب‌ترین آن‌ها دعوی «عصمت عمر» است:

«... پیامبر هنگامی که نیرویی را که خدا به عمر بن الخطاب داده است، به یاد آورد، درباره او فرمود: ای عمر! شیطان تو را در راهی ملاقات نمی‌کند، مگر این که راه دیگری غیر از راه تو را می‌پیماید. این حدیث دلالت دارد که به شهادت معصوم (پیامبر)، عمر معصوم است، زیرا ما می‌دانیم که شیطان هیچگاه ما را به راهی نمی‌برد مگر راه باطل و آن راه غیر از راه عمر است، پس عمر به دلالت این نص، راه‌های حق را می‌پیماید. پس او از کسانی است که در تمام روش‌هایش در راه خدا، از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسد.»^{۱۶}

۳-۶. مؤلف محترم در این فصل سخن از افرادی به میان می‌آورد که در تاریخ اسلام سابقه دشمنی با اهل‌البیت یا شیعیان را داشته، حتی بعضی از ایشان به قتل امامان شیعه یا برپایی مستقل در مقابل مکتب این پیشوایان الهی همت گمارده‌اند؛ اما در عین حال ابن عربی ایشان را به بهانه‌ها یا عناوین مختلفی علایق مدح و ثنا می‌شمارد؛ اشخاصی هم‌چون، عایشه، حفصه، ابوهریره، ابوعبیده جراح، زبیر، معاویه، حجاج بن یوسف، متوکل، احمد بن حنبل، مالک ابن انس و ...!

۳-۷. فصل آخر این بحث از حیثی قابل توجه و جالب به نظر می‌رسد. مؤلف در ابتدای فصل، توضیح می‌دهد که در فصول گذشته به ذکر مدایح ابن عربی پیرامون برخی افراد معلوم‌الحال پرداختیم، اما در این فصل به ذکر مطالبی که در آن‌ها ابن عربی، قبائح این افراد را به مدائح تفسیر و تأویل نموده، می‌پردازیم که بعضی از این نقل‌ها متضمن اهانت به رسول اکرم (ص) و تنزل جایگاه آن بزرگوار تا حد یک انسان کاملاً عادی و در مواردی عامی است.

این قلم معتقد است که به هنگام مطالعه و بررسی مطالب این فصل، توجه به دو نکته ضروری است: اولاً؛ باید توجه

داشت که در مقام دفاع از یک یا چند شخصیت، باید دو مرحله طی شود. مرحله اول، بیان فضائل و کرامات واقعی و مستند آن شخص که درباره نااهلان به ساختن فضائل و کرامات منتهی می‌شود. مرحله دوم، انکار یا توجیه بعضی از قبائلی که به آن شخص نسبت داده شده. به نظر می‌رسد که بیانات نقل شده از ابن عربی در این فصل، ناظر به مرحله دوم و در مقام توجیه قبائح افراد مخصوص است.

ثانیاً، اخبار موجود در کتاب مرجع اهل سنت، همچون صحاح سنّه و بخصوص صحیحین بیان‌گر اصرار ایشان بر عادی جلوه‌دادن شخصیت پیامبر اکرم(ص) و حتی نسبت داده برخی قبائح و رذایل اخلاقی به آن وجود مقدس و صاحب خلق عظیم است؛ لذا اگر چه ابن عربی از جنبه تفکرات عرفانی خود مطالب بلندی پیرامون نبی اعظم(ص) - به‌ویژه در فصّ محمدیه فصوص الحکم - ارائه نموده، اما از جنبه‌ی مذهبی، سخنان او در راستای اندیشه‌های اهل سنت قرار می‌گیرد.

خاتمه کتاب

نگارنده، پس از فراغت از متن اصلی کتاب (سه بخش مذکور) به منظور جمع‌بندی مطالب و نتیجه‌گیری به ذکر نکاتی چند می‌پردازد. در ضمن این سخنان، مؤلف با اقامه شش دلیل قاطع، قول به تقیّه نمودن ابن عربی را به کلی ابطال می‌نماید و سپس در مقام بیان منشأ شبهه پیرامون تشیع ابن عربی - نزد

برخی اعلام و محققین - دلایلی را اظهار می‌دارد که بعضی از آن‌ها خدشه‌پذیر است. هم‌چنین مؤلف به حاجت حاکمان به اینگونه افراد، مذمت اهل تصوّف و بدعت‌های این گروه نیز اشاره کوتاهی می‌نماید.

نگارنده گوید: «بعضی از این دعاوی در کتب دیگر نیز به‌صورت مختصر یا مفصل بیان شده، لیکن مقبول همه عالمان شیعه خاصّه اهل معقول واقع نشده است؛ لذا باید به دنبال سخنانی جامع‌تر و مستندتری بود که هم ریشه در احادیث اهل بیت(ع) داشته باشد و هم در بیان آن‌ها از هر نوع پیش‌داوری و حدس و گمان پرهیز گردد. صاحب کتاب تَوْبَتی و تَبْرَتی که در تصنیف این کتاب علاوه بر جنبه‌های نقلی و کلامی، به نکات فلسفی و عرفانی نیز توجه داشته، در این باره می‌نویسد: «نکته مهم این است که اغلب علمای اهل سنت که خود را از اهل معرفت و اهل الله و اهل وصل می‌دانند، مانند محیی‌الدین و شاگردش قونوی شافعی و امثالهم، مطالب عرفانی دقیق و بسیار عالی بیان کرده‌اند و بسیاری از علمای شیعه فریفته کلمات و علوم آن‌ها شده‌اند، ولی غافل از این که تحقیقات علمی آن‌ها، بلکه تحقیقات عرفانی آن‌ها که واقعاً هم خیلی جالب است، منافات با انحراف عقیدتی آن‌ها ندارد ... از آیات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت(ع) ظاهر می‌شود که خدای تعالی حکمت را که



فهرست علوم و حقایق علمی است به کافر هم می‌دهد، با اینکه کافر است تا این که حجت بیشتر بر آن‌ها تمام شود. محیی‌الدین و امثال او که مدعی توحید و قبول رسالت پیغمبر(ص) هستند، به طریق اولی حکمت به آن‌ها داده می‌شود، با این که ممکن است منحرف از طریق نجات هم باشند»^{۱۷}.

نگارنده پس از نقل چند حدیث مبنی بر اعصای حکمت حتی به مشرک و منافق و اذن ائمه به شیعیان در بهره‌گیری از این حکمت‌ها، چنین نتیجه می‌گیرد: «پس ممکن است غیر شیعه و غیر معتقدان به مذهب حق به واسطه ریاضت و گرسنگی و مطالعه علوم و کارآیی عقل که حجت باطنه الهی است و کارش درک مطالب است بر حکمت مطلع شوند، با این که به حق و حقیقت مؤمن نیستند و ایمان ندارند. و خلاصه ممکن است علمای اهل سنت مانند ابن ابی الحدید و بالاتر از او محیی عربی در علم عرفان به حقایق و حکمت‌هایی از طریق عقل و نیکویی فکر و ریاضت برسند، ولی مؤمن حقیقی نباشند. پس انسان عارف به معارف ائمه اطهار(ع) نباید در عقاید پیر آن‌ها باشد؛ بلی استفاده از حکمت‌ها و علوم آن‌ها مانعی ندارد، بلکه خوب است. اما چنین نباشد که آن‌ها را مانند پیغمبر و امام مطاع بدانند و اصل به حقایق توحید و الهی ...»^{۱۸}.

آری! باید تحقیقات علمی و مباحث عقلی و ذوقی افراد را از اعتقادات مذهبی ایشان تفکیک نمود و توجه داشت که یک شیعه واقعی اگر بخواهد بر مبنای توصیه‌های اهل بیت سلوک نماید، نه حق دارد که همه سخنان علمای شیعه را بپذیرد و نه حق دارد که کلمات علمای غیرشیعه را مورد تردید و انکار قرار دهد؛ بلکه آن چه معیار حقایق سخنان علما و تشخیص صحت و سقم آن‌هاست، به سفارش نبی اکرم(ص)، ثقلین کتاب و سنت است. از این منظر باید اذعان داشت که دیگر بحث پیرامون مذهب این گونه اشخاص بی‌فایده بود، در مقام تشخیص صدق و کذب مطالب حکمی و عرفانی، کمک خاصی به ما نمی‌نماید.

البته این سخن نگارنده را با نظر آن دسته معتقدند. شأن و جلالت امثال ابن عربی بالاتر از آن است که پیرامون مذهب ایشان سخن گفت «خلط ننمایید، چرا که این ادعا به منزله پاک نمودن اصل صورت مسئله است! تشیع صرفاً یک مکتب فقهی یا سیاسی نیست که پیرامون این اشخاص موضوعیت نداشته باشد، بلکه گستره آن به پهنای همه عالم است و برای همه انبیاء، ملائکه و ... نیز مورد بحث است که ورود به آن مقتضی این مقام نیست.

در پایان سخن، نگارنده یادآور می‌شود که جناب سیدجعفر مرتضی عاملی با تتبع فراوان، تحلیل‌های نویی را در این کتاب، پدیدار نموده است. امید می‌رود که اساتید فن ترجمه نسبت به برگردان فارسی این اثر، همت گمارند تا مطالعه آن برای علاقه‌مندان به این گونه مباحث، سهل الوصول گردد.

پی‌نوشت:

۱. قرآن کریم، ابتدای جزء سی‌ام، سوره نبأ.
۲. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۴۰۱.
۳. در اکثر زیارت حضرت امیر(ع) به این مطلب اشاره شده، نظیر زیارت حضرت در روز مبعث و روز مولود/ر. کتبه مفاتیح الجنان.
۴. شرح مناقب محیی‌الدین ابن عربی، شارح: سیدصالح موسوی خلخالی، مقدمه شارح، ص ۱۱، در این کتاب منسوب به ابن عربی، در ضمن چهارده صلوات هر یک از چهارده معصوم(ع) مورد مدح و ستایش قرار گرفته‌اند که تعبیر موجود در آن بسیار به اصطلاحات و سخنان محیی‌الدین شباهت دارد./ انتشارات مطبوعات دینی.
۵. برای اطلاع بیشتر از این تألیفات به جلد اول ترجمه فتوحات مکیه رجوع شود، مقدمه مترجم: دکتر محمد خواجوی، صفحه بیست و پنج/ انتشارات مولی.
۶. این کتاب در شهر بیروت توسط «المركز الاسلامی للدراسات» تاکنون دوباره به چاپ رسیده است.
۷. هزار و یک نکته تألیف: حسن حسن‌زاده آملی، نکته ۱۹۰.
۸. تفسیر سوره حمد امام خمینی، بخش سوم، جلسه دوم، پاورقی ۱۱۵/ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. دیدگاه محیی‌الدین عربی پیرامون خلفه سیدعلی‌رضا حسینی، ص ۵۳/ انتشارات دلیل ما.
۱۰. همان.
۱۱. شرح تجرید الاعتقاد یا کشف المراد، المقصد الرابع، المسألة الخامسة.
۱۲. همان.
۱۳. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، تألیف میرزا ابوالفضل تهرانی، ص ۱۵۰.
۱۴. همان، ص ۱۵۱.
۱۵. در نقل کلام سهروردی از ترجمه آقای حمید طالب‌زاده استفاده شد، کتاب فلسفه پیش دانشگاهی، فصل هشتم.
۱۶. در ترجمه این سخن ابن عربی از ترجمه آقای سیدعلی‌رضا حسینی در کتاب «دیدگاه محیی‌الدین عربی درباره‌ی خلفه» استفاده شد، ص ۳۱.
۱۷. توکی و تبری، تألیف: شیخ جواد کربلایی، ص ۴۱.
۱۸. همان، ص ۴۲.